

## مناسبات خلفای اموی با مسیحیان ذمی

### و نقش آنان در پیشرفت علوم مسلمانان

علی محمد ولوی\* / مریم یدالله پور\*\* / معصومه یدالله پور\*\*\*

#### چکیده

انتخاب دمشق به عنوان مرکز خلافت در دوره اموی، زمینه ارتباط مستقیم خلفا را با مسیحیان فراهم کرد. از آنجا که قشر عظیمی از جامعه شام را مسیحیان تشکیل می دادند خلفا ناگزیر از اتخاذ سیاست تسامح و تساهل در برابر مسیحیان شدند. تسامح و تساهل اغلب خلفای اموی در برابر مسیحیان و عدم اعمال محدودیت در زمینه های اجتماعی و دینی بر آنان، به قدرت گیری مسیحیان در دوره اموی منجر شد. مسیحیان در دوره اموی به علت بی اطلاعی نومسلمانان از تشکیلات دیوانی مناطق مفتوحه، بر نهادهای اداری مسلمانان مسلط شده و همچنین به علت مهارت در علم پزشکی و تسلط بر زبان سریانی و یونانی نقش مهمی در پیشرفت علوم در عصر اموی در شاخه های پزشکی و ترجمه کتابها ایفا کردند. بر این اساس، در مقاله حاضر، ابتدا اوضاع اجتماعی، اقتصادی، دینی و سیاسی مسیحیان ذمی در عصر اموی، مطالعه شده، سپس نقش آنان در پیشرفت علوم مسلمانان مورد بررسی قرار گرفته است.<sup>۱</sup>

کلید واژه ها: حیات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، دینی، مسیحیان ذمی، مسلمانان، خلفای اموی، جزیه، دیوان سالاری، علم ترجمه و علم پزشکی

\* دانشیار گروه تاریخ اسلام، دانشگاه الزهراء

\*\* کارشناس ارشد تاریخ اسلام، دانشگاه الزهراء

\*\*\* کارشناس ارشد ایران شناسی گرایش تاریخ، دانشگاه شهید بهشتی

masoom8227@yahoo.com

دریافت: ۸۹/۱۰/۲۶ - پذیرش: ۹۰/۲/۱

نظریه اهل ذمه که بعد از ظهور اسلام مطرح شد امکان همزیستی مسالمت‌آمیز اهل کتاب را در کنار مسلمانان فراهم کرد. مسیحیان به عنوان شاخه‌ای از اهل کتاب، با پذیرفتن نظام اهل ذمه در کنار مسلمانان به زندگی خود ادامه دادند. مناسبات مسلمانان با مسیحیان در طول تاریخ اسلام تحت تأثیر عوامل مختلفی در معرض تغییر و تحول بود. مسائلی چون تعصبات مذهبی خلفا، تسلط ذمیان بر نهادهای دیوانی و علمی مسلمانان مجموعه عواملی بودند که بر نوع بینش خلفا نسبت به مسیحیان تأثیر می‌نهادند. از جمله مباحث حساس در تاریخ اسلام که مستشرقان درباره آن اغراق کرده‌اند چگونگی رفتار مسلمانان با ذمیان است. بنابراین، بررسی بی‌طرفانه وضعیت مسیحیان در قلمرو اسلام امری ضروری به نظر می‌رسد.

بررسی سیره خلفای اموی با مسیحیان ذمی و تبیین وضعیت اجتماعی، دینی، سیاسی و اقتصادی آنان در قلمرو اسلام از مهم‌ترین اهداف این مقاله است.

گسترش فتوحات و به تبع آن افزایش تعداد ذمیان در دوره خلفای اولیه، مسائل جدیدی چون تعیین پایگاه اجتماعی، سیاسی و دینی ذمیان را در جامعه اسلامی مطرح کرد. به منظور تعیین و تبیین پایگاه ذمیان در میان مسلمانان، احکام جدیدی در زمان خلفای اولیه، به ویژه در زمان عمر بن خطاب وضع شد که پایه‌های فقهی ارتباط با ذمیان را در دوره‌های بعد شکل داد. انتقال مرکز خلافت اسلام به دمشق در عصر اموی، دامنه مناسبات خلفای اموی و مسیحیان را گسترده‌تر کرد. مسیحیان ذمی در زمان امویان به عنوان یک طبقه اجتماعی تشکل یافته و در زمینه‌های دیوانی و علمی به صورت قدرتمند ظاهر شدند. نخستین خلفای اموی تسامح زیادی در مقابل مسیحیان از خود نشان دادند که همین امر زمینه‌های قدرت‌گیری مسیحیان را در عصر اموی پی‌ریزی کرد. به طور کلی خلفای اموی سیاست واحدی در برخورد با ذمیان نداشتند. عواملی چون تعصبات مذهبی، تسلط ذمیان بر امور اداری مسلمانان و مشکلات مالی خلافت، در نوع سیاست خلفای اموی در برخورد با مسیحیان تأثیرگذار بود. مسئله این مقاله در صدد پاسخ‌گویی به سؤال‌های زیر می‌باشد:

۱. مسیحیان ذمی در عصر اموی از چه پایگاه و حقوق اجتماعی بهره‌مند بودند؟ ۲. مسیحیان ذمی در این دوره تا چه اندازه آزادی دینی داشتند؟ ۳. آیا مسیحیان ذمی در دستیابی به مشاغل اداری و دیوانی آزاد بودند؟ آیا مسیحیان در پیشرفت علوم مسلمانان در عصر اموی نقش داشتند؟ در این مقاله منظور از مسیحیان بیشتر مسیحیان نسطوری و یعقوبی است.

## حیات اجتماعی

خاندان بنی‌امیه قبل از به دست گرفتن خلافت در شام، پایگاه مستحکمی در شام داشتند. تبعید امیه به شام بعد از جریان مفاخره با هاشم، مقدمه ورود این خاندان را به شام فراهم کرد.<sup>۲</sup> همچنین واگذاری فرماندهی فتوحات به یزیدبن‌ابی‌سفیان در زمان خلافت ابوبکر و انتقال این سمت به همراه حکومت شام در زمان خلافت عمر بن خطاب و عثمان به معاویه،<sup>۳</sup> پایگاه امویان را در شام مستحکم‌تر ساخت. معاویه زمینه‌های اصلی خلافت امویان را در مدت حکومت خود در شام پی‌ریزی کرد. حضور دیرینه خاندان اموی در شام، اعراب این منطقه را با آنان پیوند داد. معاویه با پشتیبانی اعراب شام، خود را حاکم بلامنازع شام در زمان خلافت امام علی علیه السلام می‌دانست و کارشکنی‌های زیادی بر ضد ایشان شکل داد و سرانجام بعد از شهادت امام علی علیه السلام به پشتوانه حمایت شامیان، تشکیل خلافت امویان را رسماً اعلام کرد. امویان در عراق و حجاز محبوبیت چندانی نداشتند، به همین دلیل، شامیان هسته اصلی حکومت آنان شمرده می‌شدند. ساده‌دلی و اطاعت از حاکمان که مهم‌ترین و برجسته‌ترین ممیزه روحی عرب شام را شکل می‌داد،<sup>۴</sup> مهم‌ترین رمز موفقیت خلفای اموی در دستیابی به اهداف سیاسی‌شان محسوب می‌شد. معاویه، بنیان‌گذار حکومت اموی، معتقد بود که خداوند خلافت را به وسیله شامیان عزت بخشیده است<sup>۵</sup> و استواری حاکمیت خویش را مدیون شام می‌دانست. او تنها سعی داشت تا ارتباط شامیان را با دیگر اعراب محدود کند. به پسرش یزید نیز رعایت حال شامیان را این گونه توصیه می‌کرد:

به مردم شام عنایت کن که ایشان دوستان درونی تو هستند؛ هرگاه دشمنی ظاهر شد از ایشان یاری بجوی، و چون کار دشمنت را به پایان رساندی اهل شام را به وطن خودشان برگردان، زیرا اگر شامیان در سرزمین دیگری زندگی کنند خلق و خوی آنان تغییر خواهد کرد.<sup>۶</sup>

گذشته از اعراب شام، مسیحیان مهم‌ترین و عظیم‌ترین عنصر بافت اجتماعی شام را تشکیل می‌دادند. اشاره مقدسی به کثرت مسیحیان ذمی در شهرهای شام چون طبریّه و بیت‌المقدس<sup>۷</sup> و گزارش‌های ابن‌فضل‌الله غمیری از دیرها و کلیساهای شام،<sup>۸</sup> بیانگر وفاداری قشر عظیمی از ساکنان شام به دین مسیحیت در قرون اولیه اسلامی است. انتقال مرکز خلافت به دمشق دامنه مناسبات خلفا و مسیحیان شام را گسترده‌تر کرد. خلفای اموی، به‌ویژه در مرحله تثبیت حکومت خود به ضرورت جلب رضایت و حمایت مسیحیان که

مهم‌ترین بافت اجتماعی جامعه شام را تشکیل می‌دادند، پی برده بودند به همین دلیل، معاویه بن ابی سفیان و یزید دو خلیفه نخستین این سلسله، تسامح و تساهل بسیاری از خود در برابر مسیحیان نشان می‌دادند. روایت‌هایی درباره مهربانی‌های معاویه در برخورد با مسیحیان، در منابع مسیحی ثبت شده است. یوحنا بر فنکابی، مورخ مسیحی، به برقراری عدالت، امنیت و آزادی دینی مسیحیان در زمان معاویه اشاره کرده است.<sup>۹</sup> معاویه محدودیتی بر ذمیان مسیحی در زمان خود وضع نکرد و حتی فرزند خود، یزید را به همراهی ابوالجکم نصرانی به مکه فرستاد.<sup>۱۰</sup> سیاست تسامح‌آمیز معاویه در برخورد با مسیحیان در زمان خلافت پسرش یزید بن معاویه نیز ادامه یافت. بروکلیمان به مهربانی‌های بی‌نظیر یزید که در منابع مسیحی ثبت شده است، اشاره دارد.<sup>۱۱</sup>

اظهار علاقه منابع مسیحی به یزید می‌تواند بیانگر حسن رفتار او در برخورد با مسیحیان باشد. علاوه بر التزام تسامح‌آمیز خلفای اموی با مسیحیان به منظور جلب رضایت و حمایت آنان در شام، فاصله گرفتن از اصول اولیه اسلام عامل دیگری است که می‌توانست در نزدیکی و علاقه خلفای اموی به مسیحیان تأثیرگذار باشد. خلفای اموی در بعضی از امور اخلاقی، خود را به معتقدات مسیحیان نزدیک‌تر احساس می‌کردند، به همین دلیل، مناسبات دوستانه‌ای با آنان داشته و حتی ندیمان خود را از میان آنان انتخاب می‌کردند. برای نمونه می‌توان از یزید سخن گفت. او از جمله خلفای اموی است که شراب می‌نوشید و ندیمان او هنگام شراب نوشیدن، سرجون بن منصور نصرانی و اخطل نصرانی بودند.<sup>۱۲</sup> ولید بن یزید نیز با ندیمان نصرانی خود بطرس و ابن بطریق در دیرها به خوش‌گذرانی می‌پرداخت و شراب می‌نوشید.<sup>۱۳</sup>

درباره محدودیت اجتماعی مسیحیان ذمی در زمینه‌هایی چون پوشیدن لباس خاص، کوتاه کردن موی جلوی سر یا هر پدیده اجتماعی دیگری که متمایزکننده ذمیان از مسلمانان باشد، تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز روایتی در منابع ثبت نشده است. نبود گزارش در منابع اسلامی و مسیحی درباره محدودیت اجتماعی بر مسیحیان در زمان خلفای نخستین اموی، بیانگر آزادی اجتماعی مسیحیان و برخورد تسامح‌آمیز خلفای اموی با آنان است، اگرچه بروکلیمان مدعی است که آزادی مسیحیان در زمان عبدالملک به دلیل اختلافات سیاسی او با بیزانس محدود شد.<sup>۱۴</sup>

محبوبیت اخطل شاعر نصرانی نزد عبدالملک و گزارش ابوالفرج از نوع پوشش و پایگاه اجتماعی او دست کم نظر بروکلیمان را در مورد اعمال محدودیت‌های اجتماعی بر مسیحیان در زمان این خلیفه رد می‌کند:

اخطل شاعر نصرانی عبدالملک جامه‌ای از ابریشم بر تن می‌کرد، صلیبی از طلا بر گردن می‌آویخت و بدون اجازه از خلیفه می‌توانست نزد او حاضر شود و خلیفه او را شاعر بنی‌امیه خطاب می‌کرد. قبیله بکرین وائل نیز او را به عنوان قاضی خود قبول داشتند و هنگامی که وارد مسجد می‌شد به احترامش بر می‌خاستند.<sup>۱۵</sup>

روایت ابوالفرج در مورد اخطل بیانگر محدود نبودن او در انتخاب نوع پوشش و ورود به اماکن مذهبی مسلمانان است و همچنین از منزلت بالای او نزد خلیفه و قبیله بکرین وائل حکایت می‌کند. نابغه‌بن‌شیبان، شاعر دیگر عبدالملک نیز نصرانی بود. نابغه در شعرهای خود به انجیل سوگند می‌خورد و از مداحان عبدالملک و پسرش ولید به شمار می‌آمد و عطایایی از آنان دریافت می‌کرد.<sup>۱۶</sup> محبوبیت شاعران نصرانی نزد خلفای اموی، چون عبدالملک و ولیدبن عبدالملک بیانگر پایگاه اجتماعی بالای آنان است.

اولین گزارش از اعمال محدودیت اجتماعی بر ذمیان در دوره اموی به زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز مربوط می‌شود. او یهودیان و نصاری را از پوشیدن لباس ابریشمی، قبا، طیلسان، کفش منگوله‌دار و استفاده از زین هنگام سواری منع کرد و به کوتاه کردن موی جلوی سر و بستن زنار فرمان داد.<sup>۱۷</sup> خلیفه به عاملان خود نیز توصیه می‌کرد تا محدودیت‌هایی بر ذمیان اعمال کنند. در نامه‌ای که او به عامل خود نوشت از او این‌گونه شکایت کرد:

همانا به من خبر رسیده است که اهل ذمه در نزد تو عمامه می‌گذارند و مانند مسلمانان لباس می‌پوشند، پس آنان را از این عمل منع کن و دستور بده تا موهای جلوی سر خود را کوتاه کنند....<sup>۱۸</sup>

همچنین عمر بن عبدالعزیز دستور داده بود تا ذمیانی که در بازارها گوشت می‌فروشنند در صورت ذبح غیر اسلامی مؤاخذه شوند.<sup>۱۹</sup> منابع مسیحی نیز به محدودیت‌های اجتماعی مسیحیان، چون منع شدن از استعمال زین هنگام سواری، نپوشیدن لباس نظامی سپاهیان عرب و منع شدن از نوشیدن شراب در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز اشاره دارند.<sup>۲۰</sup> درباره اعمال محدودیت اجتماعی از سوی عمر بن عبدالعزیز بر ذمیان کمتر جای شک و تردید وجود دارد، زیرا ذمیان در زمان خلافت او یک اقلیت مذهبی تشکل یافته و قدرتمند

مطرح شده و بر نهادهای اداری و علمی مسلمانان مسلط شده بودند. به نظر می‌رسد عمر بن عبدالعزیز محدودیت‌های اجتماعی را بر ذمیان به منظور کنترل قدرت آنان و متمایز ساختن آنها از مسلمانان وضع کرد. اشاره منابع مسیحی به محدودیت‌های مسیحیان در زمان عمر بن عبدالعزیز به نظریه اعمال سخت‌گیری بر ذمیان در زمان این خلیفه قوت بیشتری می‌بخشد.

اگرچه پاره‌ای از محدودیت‌های وضع شده بر ذمیان، مانند پوشیدن لباس به سبک خاص، کوتاه کردن موی جلوی سر و... ریشه اسلامی نداشته و اجتهاد شخصی خود خلیفه بوده است، ولی بخشی از محدودیت‌های اعمال شده بر ذمیان، مانند منع کردن آنان از نوشیدن شراب و بستن در میخانه‌ها<sup>۲۱</sup> در احکام اسلامی ریشه داشت. با این همه، احکام عمر بن عبدالعزیز در مورد حیات اجتماعی ذمیان ضمانت اجرایی نداشته و نمی‌توان به آسانی پذیرفت که همه ذمیان در زمان عمر بن عبدالعزیز با مشخصات خاص چون موی کوتاه شده در قسمت جلوی سر، مرکب بدون زین و... در میان مسلمانان ظاهر می‌شدند، زیرا از محتوای نامه شکایت‌آمیزی که خلیفه به عاملش فرستاده بود<sup>۲۲</sup> - پیش‌تر به آن اشاره شد - می‌توان استنباط کرد که ذمیان در اجرای دستورات خلیفه در مورد کوتاه کردن موی جلوی سر و بستن زنار و... اهمال می‌کردند. گفتنی است که در زمان خلفای اولیه، احکام مربوط به محدودیت اجتماعی ذمیان، چون بستن زنار، پوشیدن لباس به سبک مسلمانان و... از وظایف واجب یک فرد ذمی در جامعه اسلامی نبوده است، به همین دلیل عدم تقید او به این وظایف، وی را از جرگه ذمی بودن خارج نمی‌کرد.<sup>۲۳</sup>

اگرچه عمر بن عبدالعزیز به اعمال محدودیت بر ذمیان معتقد بود، ولی برخی داورهای منصفانه از او درباره ذمیان نقل شده است. عباس بن ولید بن عبدالملک زمینی را که به فرد ذمی در حمص متعلق بود، غضب کرد. فرد ذمی نزد خلیفه از عملکرد عباس بن ولید شکایت کرد. خلیفه، عباس بن ولید را محکوم و زمین را به فرد ذمی برگرداند.<sup>۲۴</sup> مرد نصرانی دیگری نیز نزد خلیفه از هشام بن عبدالملک که ملک او را غضب کرده بود، شکایت کرد. خلیفه بعد از بررسی و تحقیق، ملک ذمی را به او برگرداند.<sup>۲۵</sup>

روایت‌های یاد شده بیانگر آن است که عمر بن عبدالعزیز هنگام داوری بین مسلمانان و ذمیان، معقول‌تر عمل کرده است. به نظر می‌رسد در زمانی که قدرت سیاسی حاکمه بر منطقه از مسیحیان حمایت می‌کرد آنان آزادی بیشتری داشتند. خالد بن عبدالله قسری، حاکم

هشام بن عبدالملک در عراق حامی مسیحیان بود و به آنان آزادی زیادی داده بود. مادر خالد مسیحی بود<sup>۳۶</sup> و بی تردید، این امر در تسامح خالد نسبت به نصاری عراق نقش به سزایی داشت. عاملان ذمی خالد به پشتوانه حمایت‌های خالد، منزلت اجتماعی بالایی در میان مسلمانان کسب کرده بودند. مورخان حتی به ازدواج عامل ذمی او با زنی مسلمان اشاره دارند. در اعتراضی که بهلول خارجی به خالد می‌کند می‌گوید: «خالد را باید کشت چراکه مجوس را بر مسلمانان مسلط کرده و اجازه می‌دهد که اهل ذمه با زنان مسلمان ازدواج کنند، مساجد را ویران و کلیسا می‌سازد»<sup>۳۷</sup>.

اگرچه هشام بن عبدالملک تسامح زیادی در برابر نصارا نشان می‌داد و امتیازات بسیاری به آنان داده بود، ولی به‌رغم آن به نظر می‌رسد یکی از بهانه‌های هشام در عزل خالد توجه بیش از حد او به اهل ذمه عراق و بی توجهی به اعراب بوده است. در نامه شکایت‌آمیزی که هشام بن عبدالملک برای خالد می‌فرستد به گستاخی او در کمک گرفتن از مجوس و نصارا و تسلط کردن آنان بر امور اداری مسلمانان اشاره شده است.<sup>۳۸</sup> سخت‌گیری‌های مالی که یوسف بن عمر، حاکم عراق، بعد از عزل خالد بر نصارا اعمال کرد،<sup>۳۹</sup> می‌تواند بیانگر محدود کردن قدرتی باشد که ذمیان در زمان خالد بن عبدالله به دست آورده بودند. البته گفتنی است که روایتی در مورد اعمال محدودیت اجتماعی بر ذمیان در زمان یوسف بن عمر نقل نشده است و به‌طور کلی بعد از خلافت عمر بن عبدالعزیز تا پایان دوره اموی روایتی درباره محدودیت اجتماعی ذمیان ذکر نشده است. بنابر این می‌توان به این نتیجه رسید که مسیحیان ذمی در زمان خلفای اموی به استثنای دوره عمر بن عبدالعزیز، محدودیت‌های اجتماعی، چون پوشیدن لباس به سبک خاص، کوتاه کردن موی جلوی سر و... را نداشتند. همچنین مسیحیان برای انتخاب مشاغل مورد علاقه‌شان، غالباً آزاد بودند. حضور فعال آنان در مشاغل اداری<sup>۴۰</sup> و پزشکی<sup>۴۱</sup> پشتوانه ادعای فوق است. خلفا به دلیل عدم دسترسی به نیروهای متخصص، در زمینه‌های مختلف از مسیحیان کمک می‌گرفتند. برای مثال، عبدالملک برای ساختن خاکریزی در مکه، کارگزار نصرانی استخدام کرد.<sup>۴۲</sup> ولید بن عبدالملک نیز برای بنای مسجد جامع ترمیم مسجد رسول و در دمشق از بناها و کارگران نصرانی کمک گرفت.<sup>۴۳</sup> مقدسی در وصف ولایت شام، به تقسیم‌بندی مشاغل ذمیان شام می‌پردازد. طبق گزارش او اغلب پزشکان و کاتبان را نصارا تشکیل می‌دادند و یهودیان مشاغل رنگرزی، دباغی، دلالی و صرافی را به خود اختصاص داده بودند.<sup>۴۴</sup> آنان

در امر تجارت نیز آزادی داشتند. مقدسی به تجارت و محصولات تجاری شامیان اشاره کرده است.<sup>۳۵</sup>

به نظر می‌رسد که مسیحیان در زمان معاویه بن ابی سفیان در تجارت شراب نیز آزاد بودند. هنگامی که به عباده بن صامت (از پارسایان شام) خبر رسید که نصارا در تجارت شراب آزاد هستند در اعتراض به عملکرد آنان، هر روز به بازار شام می‌رفت و مشک‌های شرابشان را پاره می‌کرد. معاویه بعد از مطلع شدن از عملکرد عباده بن صامت به او اعتراض کرد و او را مانعی برای کسب و کار ذمیان به شمار آورد.<sup>۳۶</sup>

## حیات اقتصادی

### اخذ جزیه

مقدار جزیه و چگونگی گرفتن آن در دوره اموی یک‌سان نبوده، بلکه در مواردی دچار تغییر و تحول می‌شد، چنان‌که مشکلات اقتصادی خلفا بر مقدار جزیه و چگونگی اخذ آن از ذمیان تأثیر مستقیم داشت. تسامح و تساهل خلفای نخستین اموی و نیز بحرانی نبودن اوضاع اقتصادی خلافت، مهم‌ترین دلایل عدم اعمال فشار مالیاتی بر ذمیان بوده است، از این‌رو، در منابع، شکایتی مبنی بر سخت‌گیری بر ذمیان در گرفتن جزیه در زمان خلافت معاویه بن ابی سفیان و پسرش یزید ثبت نشده است.

نصارای کوفه هنگامی که نزد معاویه از سنگینی مقدار جزیه به دلیل کاهش جزیه‌دهندگان کوفه شکایت کردند، او دویست حله از مقدار جزیه آنان کاست.<sup>۳۷</sup> به نظر می‌رسد که نیازمندی‌های اقتصادی خلافت در زمان عبدالملک به دلیل آشوب‌های داخلی و خارجی افزایش یافت و همین امر در افزایش مقدار جزیه ذمیان بی‌تأثیر نبود. حجاج بن یوسف، والی عبدالملک در عراق، حتی از ذمیانی که مسلمان شده بودند هم جزیه اخذ می‌کرد.<sup>۳۸</sup> حجاج گاهی به بهانه‌های سیاسی نیز میزان جزیه ذمیان را افزایش می‌داد. هنگامی که نصارای عراق در زمان حجاج به همکاری با عبدالرحمن بن اشعث متهم شدند، او بر میزان جزیه آنان افزود و آنان را به پرداخت ۱۳۰۰ حله در سال موظف کرد.<sup>۳۹</sup>

والیان عبدالملک نیز در مصر فشارهای اقتصادی زیادی بر مسیحیان تحمیل می‌کردند. عبدالعزیز بن مروان، والی عبدالملک در مصر به‌رغم معاف بودن راهبان از پرداخت جزیه، از آنان جزیه می‌گرفت.<sup>۴۰</sup> این نخستین جزیه‌ای بود که در دوره اموی از راهبان گرفته شد. بعد

از عبدالعزیز بن مروان، عبدالله بن عبدالملک والی مصر، بر نصارا سخت گرفت. همچنین و قُربن شُرَبِک، حاکم بعدی مصر نیز در سخت‌گیری بر نصارا از والی قبل خود پیروی کرد.<sup>۴۱</sup>

به نظر می‌رسد که عده‌ای از مسیحیان به منظور فرار از جزیه، خود را به شکل راهبان در می‌آوردند و همین عامل به اعمال سخت‌گیری بیشتری بر راهبان منجر شد. محدودیت‌هایی که اسامه بن زید، والی سلیمان بن عبدالملک در مصر بر راهبان وضع کرد مؤید این نظر است. اسامه بن زید به منظور شناسایی راهبان، بر دست‌ان آنان حلقه‌ای آهنی که روی آن نام راهب و دیر او نوشته شده بود، قرار داد. هر راهبی که بدون این حلقه آهنی که بیانگر هویت او بود، دیده می‌شد دستش قطع می‌گردید. همچنین اسامه بن زید به عاملان خود دستور داد تا نصارا، منشوری<sup>۴۲</sup> را که در آن میزان جزیه مقرر شده بر هر فرد نوشته شده بود، همیشه همراه خود حمل کنند، در غیر این صورت از آنان دو دینار جریمه می‌گرفتند.

اصلاحات مالی که عمر بن عبدالعزیز بعد از به دست گرفتن خلافت در مورد روند گرفتن جزیه اعمال کرد، بیانگر فشارهایی بود که ذمیان در زمان خلفای پیش از او متحمل شدند. بعد از حجاج، سیره او در مورد گرفتن جزیه از ذمیانی که مسلمان می‌شدند، توسط تعدادی از والیان خلفا ادامه یافته بود، به همین دلیل، اولین اصلاح مالیاتی عمر بن عبدالعزیز نگرتن جزیه از ذمیان بعد از گرایش به اسلام بود.<sup>۴۳</sup> او به عبدالحمید، والی خود در کوفه،<sup>۴۴</sup> جراح بن عبدالله والی خراسان<sup>۴۵</sup> و حیان بن شریح والی مصر<sup>۴۶</sup> فرمان داد تا از ذمیان بعد از پذیرش اسلام، جزیه دریافت نکنند. نصارای کوفه از فشارهای مالیاتی که در زمان حجاج متحمل شده بودند نزد خلیفه شکایت کردند. خلیفه دستور سرشماری آنان را داد. بعد از سرشماری، از مقدار جزیه آنان به دلیل کاهش جزیه‌دهندگان اسلام کاست.<sup>۴۷</sup> همچنین از مسیحیان ائله همان سیصد دیناری را که پیامبر بر آنان مقرر کرده بود، دریافت می‌کرد.<sup>۴۸</sup>

عمر بن عبدالعزیز سالخوردگان ذمی را که ممر درآمدی نداشتند از پرداخت جزیه معاف کرد و سهمی از بیت‌المال برای آنان در نظر گرفت.<sup>۴۹</sup>

بعد از عمر بن عبدالعزیز یزید بن ابی‌مُسلم، والی یزید بن عبدالملک در افریقا درصدد بود تا سیره حجاج را در مورد گرفتن جزیه از ذمیان تازه مسلمان اجرا کند، به همین دلیل مردم افریقا بر او شورش کرده و او را به قتل رساندند. یزید بن عبدالملک به دلیل ترس از شورش مجدد مردم افریقا با ارسال نامه‌ای به آنان، نارضایتی خود را از عملکرد یزید بن ابی‌مُسلم اعلام داشت.<sup>۵۰</sup>

به‌رغم آنکه هشام‌بن‌عبدالملک به عاملان خود در مصر توصیه کرده بود که طبق عهدنامه منعقد شده با مسیحیان رفتار کنند، حنظله‌بن‌صفوان، عامل او در مصر بر آنان سخت گرفت. او بر میزان خراج آنان افزود و نشانی به شکل شیر برای نصارا تهیه کرد که بدون این نشان حق تجارت و معامله نداشتند.<sup>۵۱</sup> یوسف‌بن‌عمر عامل هشام‌بن‌عبدالملک در عراق نیز بر نصارا سخت گرفت. او به دلیل تعصبی که به حجاج داشت و همچنین به منظور محدود کردن قدرت ذمیان، سیره حجاج را در مورد آنان اجرا کرد. او از نصارای نجرانیه کوفه ۱۳۰۰ حله که جزیه مقرر شده بر آنان در زمان حجاج بود، دریافت می‌کرد.<sup>۵۲</sup> گسترده‌گی قلمرو خلافت و عدم رسیدگی به عملکرد والیان در مناطق باعث می‌شد تا والیان به سلیقه‌های شخصی خود عمل کرده و بر ذمیان فشارهای اقتصادی اعمال کنند. یزیدبن‌ولید در نخستین خطبه‌ای که بعد از دست گرفتن خلافت در شام خواند به منظور جلب قلوب ذمیان، بهبودی وضعیت اقتصادی و تحمیل نکردن محدودیت‌های مالی را به آنان وعده داد.<sup>۵۳</sup> وعده‌های اقتصادی یزیدبن‌ولید به ذمیان درحقیقت، بیانگر فشارهای اقتصادی بود که ذمیان، به‌ویژه در اواخر خلافت امویان متحمل می‌شدند.

### حیات دینی

مسیحیان یعقوبی و نسطوری استقلال دینی خود را در قلمرو اسلامی حفظ کردند. بعد از فتح مصر توسط مسلمانان، یعقوبیان بر تمام کلیساهای مصر مسلط شده و اسکندریه را مقر اقامت مطران خود قرار دادند.<sup>۵۴</sup> اما مسیحیان مَلْکانی (مسیحیان طرفدار کلیسای بیزانس) که قبل از فتح مصر کلیساهای خود را در اختیار داشتند، سلطه خود را از دست داده و پراکنده شدند.<sup>۵۵</sup> مناسبات خلفای اموی با این دسته از مسیحیان دوستانه نبود، چرا که مَلْکانیان متهم به همکاری با بیزانس بودند،<sup>۵۶</sup> به همین دلیل از زمان فتح مصر تا زمان خلافت هشام‌بن‌عبدالملک، حق داشتن بطریق در اسکندریه نداشتند.<sup>۵۷</sup> محدود شدن مسیحیان مَلْکانی در مصر از سوی خلفای اموی به افزایش قدرت یعقوبیان بر کلیساهای مصر کمک شایانی کرد. سیمون، اسکندروس، قسما و میخائیل بطریق‌های مسیحیان یعقوبی بودند که ریاست دینی آنان و مسؤولیت اعزام اسقفان به نواحی مختلف را به عهده داشتند.<sup>۵۸</sup> ایران مقر جاثلیق نسطوریان بود. کیورکیس اول، حنانیشوع اول، صلیبازخا، فیمثون، آباء‌الثانی رؤسای دینی نسطوریان در دوره اموی بودند.<sup>۵۹</sup>

مسیحیان در انتخاب رؤسای دینی خود آزاد بودند. به‌رغم این استقلال به نظر می‌رسد زمانی که میان آنان بر سر تعیین رؤسای دینی اختلافی بروز می‌کرد، والیان خلفا برای رفع بحران در منطقه، در امور دینی آنان مداخله می‌کردند. برای نمونه می‌توان به اختلاف مسیحیان نسطوری در زمان حجاج بن یوسف اشاره کرد. در زمان حکومت حجاج در عراق بین اسقفان نسطوری بر سر تعیین جاثلیق، اختلافات دامنه‌داری پیش آمد، به همین دلیل حجاج در مدت حکومت خود در عراق به آنان اجازه نداد تا جاثلیقی برای خود انتخاب کنند. نسطوریان تنها بعد از مرگ او موفق به انتخاب جاثلیقی برای خود شدند.<sup>۶۰</sup>

نخستین خلفای اموی که تسامح بیشتری در برابر مسیحیان از خود نشان می‌دادند در جنبه‌های دینی نیز امتیازات بیشتری به آنان واگذار می‌کردند. معاویه از جمله خلفای اموی بود که به مسیحیان اجازه داد تا کلیسا بنا کنند. او برای مسیحیان رُها کلیسایی بنا کرد.<sup>۶۱</sup> همچنین عامل او در مصر، مسلمة بن مخلد نیز به مسیحیان اجازه داد تا در فسطاط کلیسایی بسازند.<sup>۶۲</sup> روایت دیگری که در مورد بنای کلیسا در دوره اموی ذکر شده مربوط به زمان خلافت عبدالملک است. عبدالعزیز بن مروان، والی عبدالملک در مصر بعد از تأسیس شهر خُلوان برای خادمان خود کلیسایی بنا کرد. همچنین او به اثناسیوس اجازه داد تا سه کلیسا در مصر و رُها بنا کند.<sup>۶۳</sup> اندیشه تبدیل کلیسای ماریوحنا به مسجد جامع دمشق اگرچه قبل از ولید بن عبدالملک توسط خلفای اموی مطرح شده بود، ولی در زمان ولید بن عبدالملک به مرحله اجرا درآمد. کلیسای بزرگ ماریوحنا بعد از فتح دمشق طبق عهدنامه ابو عبیده جراح بین مسلمانان و مسیحیان تقسیم شده بود.<sup>۶۴</sup>

بعد از افزایش تعداد مسلمانان، گسترش بنای مسجد جامع دمشق اموی ضروری بود، به همین دلیل ولید از نصارا خواست تا نصف دیگر کلیسای ماریوحنا را به مسلمانان واگذار کنند. مسیحیان پیشنهاد او را نپذیرفتند و تنها زمانی که ولید آنان را به ویرانی کلیسای توما که به عنوه فتح شده بود، تهدید کرد، نصاری پیشنهاد او را قبول کردند.<sup>۶۵</sup> تبدیل کلیسای ماریوحنا به مسجد جامع دمشق نمی‌تواند بیانگر محدودیت دینی نصارا در زمان ولید بن عبدالملک باشد، زیرا ولید پیش از گرفتن کلیسای یوحنا به آنان پیشنهاد داد در هر مکانی که بخواهند برایشان کلیسا می‌سازد.<sup>۶۶</sup> و به روایت دیگر، ولید چهار کلیسا برای مسیحیان در شام بنا کرد.<sup>۶۷</sup>

مسیحیان در زمان عمر بن عبدالعزیز اگرچه اجازه بنای کلیسا را نداشتند، ولی خلیفه با ارسال نامه‌ای به عاملان خود اعلام کرد که کلیساها و آتشکده‌هایی که از قبل بنا شده، نباید ویران شود.<sup>۶۸</sup>

گلدزیهر معتقد است که محدودیت‌های دینی مسیحیان چون بنا نکردن کلیسا و ترمیم نساختن کلیساهای مخروبه برای نخستین بار در زمان خلیفه عمر بن عبدالعزیز وضع شد.<sup>۶۹</sup> نظر گلدزیهر برخلاف واقعیت‌های تاریخی است، چرا که در جریان فتوحات در مناطق مسیحی نشین در عصر خلفای اولیه یکی از شروط قید شده در عهدنامه‌های منعقد شده با مسیحیان، ترمیم نساختن و بنا نکردن کلیسا است.<sup>۷۰</sup>

در واقع، سابقه محدودیت دینی مسیحیان به زمان عمر بن خطاب بر می‌گردد و عمر بن عبدالعزیز پایه‌گذار محدودیت دینی مسیحیان نیست.

عمر بن عبدالعزیز از تصرف و ویرانی کلیساهایی که بقایشان در عهدنامه‌ها تضمین شده بود، جلوگیری می‌کرد. زمانی که عده‌ای از مسیحیان شام نزد او از اعراب به دلیل غصب کلیسایی که طبق عهدنامه خالد بن ولید به آنان واگذار شده بود، شکایت کردند، خلیفه بعد از مشاهده عهدنامه خالد، کلیسای نصارا را به آنان برگرداند.<sup>۷۱</sup> بنا بر گفته ساویرس، مورخ مسیحی، یزید دستور ویرانی کلیساها را صادر کرد، ولی قبل از اینکه دستورش اجرا شود مرگش فرا رسید.<sup>۷۲</sup>

برادر یزید بن عبدالملک، مسلمة بن عبدالملک که والی او در عراق بود بر مسیحیان سخت گرفت. او دستور داد تا همه تصاویر منقش شده بر کلیساها پاک شود. همچنین دستور شکستن تندیس‌ها و مجسمه‌ها را صادر کرد.<sup>۷۳</sup> به‌رغم سخت‌گیری‌های یزید بن عبدالملک، هشام بن عبدالملک مسیحیان را از نظر دینی آزاد گذاشت و محدودیتی بر آنان تحمیل نکرد. آزادی دینی مسیحیان در زمان هشام، حتی مسیحیان مَلْکَانی را هم در بر گرفت. آنان از زمان عمر بن خطاب از داشتن بطریق در اسکندریه محروم شده بودند، اما در زمان هشام بن عبدالملک بود که این امتیاز را به دست آوردند. امپراتور روم هدیه‌ای برای هشام فرستاده و از او خواست تا به مسیحیان مَلْکَانی اجازه دهد تا بطریقی در مصر داشته باشند. در پی درخواست امپراتور روم، هشام این امتیاز را به مَلْکَانیان داد.<sup>۷۴</sup>

مسیحیان در زمان هشام، برای اجرای مراسم مذهبی‌شان آزاد بودند. بطریق میخائیل در زمان خلافت او همراه با هیئت شگفت‌انگیزی که در پیشاپیش آن، صلیب، انجیل و شمع قرار داشت مراسم دعای باران را در اسکندریه برگزار کرد.<sup>۷۵</sup>

گزارش‌های تریتون به نقل از منابع مسیحی، بیانگر آزادی دینی مسیحیان در زمان خلافت هشام می‌باشد. والی او در مصر، ولیدبن رقاعه نیز بر مسیحیان سخت‌نمی‌گرفت. او به مسیحیان اجازه بنای کلیسایی در منطقه حمراء مصر داد.<sup>۷۶</sup>

مسیحیان عراق در زمان خلافت هشام به دلیل حمایت‌های خالدبن عبدالله قسری، والی او در عراق از آزادی زیادی بهره‌مند بودند. خالد برای مادر خود پشت مسجد کوفه، کلیسایی بنا کرد.<sup>۷۷</sup> هنگامی که مؤذن در کوفه اذان اقامه می‌کرد نصارا، ناقوس‌ها را به صدا در می‌آوردند و با صدای بلند در کلیسای مذکور عبادت می‌کردند.<sup>۷۸</sup>

مسلمانان خالد را به خاطر بنای کلیسا در کوفه طعن و هجو می‌کردند. برای مثال، فرزندق وی را این‌گونه هجو می‌کرد:

خداوند پشت مرکبی را بشکند که حامل خالد از دمشق بود. چگونه کسی که مادرش خداوند را یکتا نمی‌داند به پیشوایی مردم می‌رسد؟

او برای مادر خود کلیسا ساخت تا محل اقامت مسیحیان باشد و مناره مساجد را به سبب کفر، ویران کرد.<sup>۷۹</sup>

خالد هنگامی که شنید مردم او را به دلیل بنای کلیسا در کوفه هجو و سرزنش می‌کنند از مردم عذرخواهی کرد و جواب مبهمی به آنان داد:

«خداوند دین مسیحیان را لعنت کند اگر دین آنان بدتر از دین شما باشد».<sup>۸۰</sup>

به‌طورکلی می‌توان ادعا کرد که مسیحیان از نظر دینی به استثنای زمان یزیدبن عبدالملک در محدودیت نبودند و روایت قابل توجهی در مورد سخت‌گیری خلفای اموی بر مسیحیان در اجرای مراسم مذهبی و سایر امور دینی نقل نشده است.

## حیات سیاسی

### مسیحیان و دیوان‌سالاری

مهم‌ترین مسئله‌ای که بعد از جریان فتوحات مطرح شد چگونگی اداره مناطق مفتوحه بود. مسلمانان عرب از آنجا که برنامه مشخصی برای اداره سرزمین‌های فتح شده نداشتند نظام اداری هر ناحیه را بعد از فتح حفظ می‌کردند. حفظ نظام اداری مناطق فتح شده، راه را

برای نفوذ ذمیان در دیوان‌سالاری مسلمانان هموار کرد. دو عامل در نفوذ ذمیان بر نهادهای اداری مسلمانان نقش اساسی داشته است. یکی از این عوامل بی‌علاقگی اعراب به علم حساب و هنر خواندن و نوشتن بود. بنا بر گفته ابن‌خلدون محاسبات نزد اعراب رشد چندانی نداشت، زیرا این قوم اُمی بودند و بر نوشتن و شمردن مسلط نبودند به‌همین دلیل امور حساب را به اهل کتاب یا افرادی از موالی عجم واگذار می‌کردند.<sup>۸۱</sup> عامل دیگری که به قدرت‌گیری ذمیان بر نهادهای اداری مسلمانان منجر شد، بی‌اطلاعی اعراب از نظام اداری مناطق مفتوحه و نگارش دیوان‌ها در این نواحی به زبان فارسی، رومی و قبطی بود.<sup>۸۲</sup> بنابراین خلفا ناگزیر به استخدام ذمیان در امور اداری خود بودند. معاویه اولین خلیفه اموی بود که منشیان نصرانی برای خود استخدام کرد.<sup>۸۳</sup> سرجون‌بن‌منصور و حسان التَّبَطی که در ارتقای هنر کتابت در عصر اموی نقش مهمی به عهده داشتند، معروف‌ترین کاتبان معاویه بودند.<sup>۸۴</sup> سرجون‌بن‌منصور علاوه بر اینکه برای معاویه کتابت می‌کرد متصدی امور مالی او نیز بود.<sup>۸۵</sup>

ابن‌اثال نصرانی، دیگر کارگزار نصرانی معاویه بود. او به دلیل همکاری که با معاویه در قتل عبدالرحمن‌بن‌خالد انجام داد، سمت جمع‌آوری خراج حمص را به دست گرفت.<sup>۸۶</sup> واگذاری مناصب مالی از سوی معاویه به مسیحیان بیانگر اعتماد او به آنان و همچنین نیاز خلیفه به آنان به دلیل نداشتن نیروی متخصص در امور دیوانی بود. علاوه بر معاویه والیان او نیز در امور اداری خود از ذمیان کمک می‌گرفتند. عبدالرحمن‌بن‌زیاد و مسلم‌بن‌زیاد در خراسان اِصطفانوس را به عنوان کاتب خویش برگزیدند.<sup>۸۷</sup>

زرتشتیان نیز در اداره امور، خلفا و والیانشان را یاری می‌کردند. دیوان خراسان تا زمان حکومت نصرین‌سیار به زبان فارسی نوشته می‌شد و به همین دلیل، امور اداری خراسان به دست کاتبان زرتشتی اداره می‌شد.<sup>۸۸</sup>

بعد از معاویه پسرش یزید نیز برای ذمیان در تسلط بر امور اداری، محدودیتی قائل نشد. از آنجا که پیش از خلافت عباسیان، نهاد وزارت رسماً شکل نگرفته بود اطرافیان صاحب رأی خلیفه به منزله وزرا و مشاوران او شمرده می‌شدند.<sup>۸۹</sup> یزیدبن‌معاویه، سرجون‌بن‌منصور را به عنوان مشاور، ندیم و کاتب خود برگزید.<sup>۹۰</sup> سرجون مشاور سیاسی خلیفه نیز بود. یزید برای سرکوبی مردم کوفه با سرجون‌بن‌منصور مشورت کرد و سرجون

اعزام عیدالله بن زیاد را برای سرکوبی مردم کوفه پیشنهاد داد.<sup>۹۱</sup> سرجون بن منصور کاتب مروان بن حکم نیز بود.<sup>۹۲</sup>

در زمان خلافت عبدالملک تحولی در تشکیلات اداری مسلمانان ایجاد شد که به نگرانی ذمیان از ادامه نفوذشان در دیوان سالاری اسلامی منجر شد. این تحول با عربی کردن دیوانها در زمان عبدالملک آغاز شد. او دستور داد تا دیوانها به عربی نوشته شوند.<sup>۹۳</sup> و سکهها به عربی ضرب شود.<sup>۹۴</sup> اقدام عبدالملک در خصوص ضرب سکه درحقیقت بیانگر نوعی استقلال و بی‌نیازی از دولت بیزانس در نظام اداری بود و به نظر می‌رسد عربی کردن دیوانها، به انگیزه محدود کردن قدرت ذمیان بر نهادهای اداری و جلوگیری از تقلب آنان صورت گرفته باشد.<sup>۹۵</sup>

سلیمان بن سعد، عامل خراج عبدالملک نخستین کسی بود که دیوان شام را به عربی ترجمه کرد.<sup>۹۶</sup> به نظر می‌رسد که همه دیوان شام، در زمان عبدالملک به عربی ترجمه نشد، زیرا ابن عبّری به ادامه ترجمه دیوان شام در زمان ولید بن عبدالملک اشاره دارد.<sup>۹۷</sup> در مصر نیز حرکتی در جهت ترجمه دیوانها آغاز شد. عبدالملک به برادر خود عبدالله بن عبدالملک دستور داد تا دیوانهای مصر را به عربی بنویسند.<sup>۹۸</sup> دیوان عراق در زمان حجاج بن یوسف به وسیله صالح بن عبدالرحمن از فارسی به عربی برگردانده شد.<sup>۹۹</sup> در زمان عبدالملک فقط دیوان عراق به عربی ترجمه شد و دیوان خراسان تنها در زمان حکومت نصر بن سیار در خراسان به عربی برگردانده شد. اسحاق بن طلیق نخستین کسی بود که دیوان خراسان را به عربی نوشت.<sup>۱۰۰</sup>

حرکتی که در زمان عبدالملک در جهت عربی کردن دیوانها آغاز شده بود نصارا را از دست‌یابی به موقعیت‌های اداری مسلمانان اندکی مأیوس کرد. بنا بر گزارش بلاذری زمانی که سلیمان بن سعد دیوان شام را به عربی ترجمه کرد، عبدالملک دیوان را به سرجون نشان داد. سرجون درحالی که غمگین شده بود به جمعی از کاتبان رومی گفت: «از این زمان به بعد باید از راه دیگری معاش کنید».<sup>۱۰۱</sup>

به نظر می‌رسد نگرانی سرجون بن منصور تا حدی بی‌مورد بود. انتقال زبان دیوانها به عربی اگرچه می‌توانست دامنه نفوذ کاتبان نصرانی را در دستگاه اداری مسلمانان کاهش دهد، ولی به معنای عدم استخدام آنان در دیوان سالاری در دوره اموی نبود. اقدام عبدالملک اگرچه به انگیزه پایان دادن به نفوذ بیگانگان بر نهادهای اداری صورت گرفت،

ولی در حقیقت این اقدام نتوانست به دامنه نفوذ نصارا خاتمه دهد، چراکه مسلمانان هنوز بر شیوه‌های اداری مناطق فتح شده مسلط نبودند. اینکه عبدالملک خود ناگزیر می‌شود تا از وجود کاتبان نصرانی چون سرجون بن منصور<sup>۱۰۲</sup> و شمعل نصرانی<sup>۱۰۳</sup> کمک بگیرد، مؤید این نظر است.

بنا به گفته ابن عبری، ولید بن عبدالملک به کاتبان نصرانی خود دستور داد تا دیوان‌ها را به عربی بنویسند.<sup>۱۰۴</sup> این روایت بیانگر حضور نصارا در امور اداری امویان بعد از خلافت عبدالملک است و همچنین بیانگر این حقیقت است که عده‌ای از کاتبان نصرانی بر زبان عربی مسلط بوده و با انتقال دیوان به عربی بر مشاغل خویش باقی ماندند. استخدام کاتب نصرانی به نام بطریق بن نکا در زمان سلیمان بن عبدالملک<sup>۱۰۵</sup> بیانگر ادامه نفوذ مسیحیان در دیوان‌سالاری اسلامی بعد از عربی کردن دیوان‌هاست. دستور شدیدالحنی که عمر بن عبدالعزیز به عمال خود در مورد منع استخدام ذمیان در امور اداری صادر کرد، بیانگر هراس خلیفه از تسلط آنان بر مسلمانان بود. او به والی خود نوشت:

همانا خداوند اهل اسلام را با ایمان گرامی داشته و شرف داده، هرگز غیرمسلمانان را بر مسلمانان مسلط مکن، امور مسلمانان را به دیگران سپار، جمع‌آوری باج و خراج را به غیرمسلمانان واگذار نکن، نگذار آنان بر مسلمانان چیره شوند و دست و زبان دراز کنند.<sup>۱۰۶</sup> همچنین خلیفه در نامه‌ای که به عدی بن ارقطه نوشت بر عزل کارگزاران ذمی که نزد او حضور داشتند، تأکید کرد.<sup>۱۰۷</sup> در گزارشی که خیاط از اسامی کارگزاران عمر بن عبدالعزیز در شام ارائه نموده به کارگزاران نصرانی در زمان خلافت او اشاره‌ای نکرده است.<sup>۱۰۸</sup>

منابع مسیحی نیز به محدودیت سیاسی ذمیان در تسلط بر امور اداری مسلمانان در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز اشاره دارند. بنا بر گزارش ساویرس، مورخ مسیحی عمر بن عبدالعزیز دستور داد تا مسیحیان مصر از امور دولتی عزل شوند و هر کس که مایل است بر شغل خویش باقی بماند، باید بر دین محمد ﷺ باشد.<sup>۱۰۹</sup>

استخدام نصارا در دیوان‌سالاری دوره اموی بعد از مرگ عمر بن عبدالعزیز ادامه یافت. خالد بن عبدالله قسری والی عراق در زمان هشام بن عبدالملک در اداره امور عراق از نصارا و مجوس کمک گرفت. در نامه‌ای که هشام بن عبدالملک به خالد قسری نوشت به گستاخی او در کمک گرفتن از مجوس و نصارا و برتری دادن آنان بر مسلمانان در امر جمع‌آوری خراج اشاره کرده است.<sup>۱۱۰</sup>

یوسف بن عمر بعد از خالد بن عبدالله قسری حاکم عراق شد. یحیی بن نوفل در آستانه ورود یوسف بن عمر اوضاع کوفه را در قالب شعر چنین شرح داد:

هنگامی که یوسف بن عمر والی عراق شد اسلام، خوار شده بود، اهل ذمه حکومت می کردند. قبل از آنکه یوسف حاکم شود، زکات ما را مشرکان دریافت می کردند و آنها حاکم ما بودند؛ آشکار و نهان بر ما حکومت می کردند. همچنین ما می بینیم که خلیفه با اخلاص، حاکم جدیدی (یوسف بن عمر) را برای ما فرستاد.<sup>۱۱۱</sup>

اشعار یحیی بن نوفل بیانگر تسلط نصارا و مجوس بر مسلمانان عراق در زمان خالد بن عبدالله قسری است. قدرت گیری نصارا و مجوس در زمان خالد بن عبدالله به اعمال سخت گیری هایی از سوی یوسف بن عمر بر آنان به منظور محدود کردن قدرتشان منجر شد. ماری، مورخ مسیحی به خشم و کینه یوسف بن عمر بر نصارا در عراق اشاره دارد.<sup>۱۱۲</sup>

به نظر می رسد که ذمیان عراق در زمان یوسف بن عمر اقبال چندانی در دستیابی به امور اداری نداشتند، زیرا در نامه ای که یوسف بن عمر به نصر بن سیار والی خراسان می فرستد به او فرمان می دهد تا دیوان ها را به عربی بنگارد و از غیر مسلمان نیز کمک نگیرد.<sup>۱۱۳</sup> این نامه نامه دلیل محکمی بر محدودیت سیاسی ذمیان در دستیابی به مشاغل دیوانی در زمان یوسف بن عمر است. خلیفه هشام بن عبدالملک به رغم اعتراضی که به خالد بن عبدالله در کمک گرفتن از ذمیان کرده بود، خود از کاتبی نصرانی به نام تاذری بن اسطین کمک می گرفت.<sup>۱۱۴</sup> این روایت بیانگر نیازمندی خلفا به نصارا در امور دیوانی دوره اموی است.

#### مسیحیان و علوم

اعراب دوره جاهلی از علم بهره چندانی نداشتند و آگاهی های علمی در میان آنان بیشتر به علمی، چون علم انساب و علم رؤیا محدود می شد.<sup>۱۱۵</sup>

مسلمانان در عصر خلفای اولیه از نظر علمی پیشرفت قابل چندانی در مقایسه با دوره جاهلی نکردند. گسترش فتوحات و غلبه تفکر بی نیازی مسلمانان از کتاب های دیگر به دلیل وجود قرآن در زمان خلافت عمر بن خطاب، از مهم ترین عوامل رکود علمی مسلمانان در این دوره بود. ابن ابی الحدید در روایتی به تفکر عمر بن خطاب در مورد عدم نیاز مسلمانان به کتاب های دیگر به دلیل وجود قرآن اشاره دارد. هنگامی که مسلمانان مدائن را گشودند، مرد مسلمانی به کتابی دست یافت و نزد عمر آمد و به خلیفه گفت:

کتابی در مدائن یافتیم که در آن کتاب، بخشی از علوم ایرانیان و کلام خوش و شگفت‌انگیز بود. عمر بعد از شنیدن سخنان این مرد، با تازیانه او را تنبیه کرد و در خطاب به او، آیه ۳ سوره یوسف را قرائت کرد: «ما برای تو بهترین قصه‌ها را بیان می‌کنیم» وای بر تو مگر قصه و داستانی بهتر از کتاب خدا وجود دارد؟ کسانی که پیش از شما بودند به این دلیل هلاک شدند که بر کتاب‌های دانشمندان و رؤسای دینی خود روی آوردند و تورات و انجیل را رها کردند تا این که کهنه شدند.<sup>۱۱۶</sup>

در زمان خلافت امویان بعد از تثبیت و گسترش قلمرو اسلام گام‌های اولیه در جهت پیشرفت علوم برداشته شد. پزشکی، کیمیا و ترجمه کتب، مهم‌ترین شاخه‌های علمی بودند که در دوره اموی به آنها توجه شد. مسیحیان از لحاظ علمی در دوره اموی فعالیت‌هایی در زمینه پزشکی و ترجمه کتاب از خود نشان دادند.

### مسیحیان و علم ترجمه

در عصر اموی گام‌های اولیه در جهت ترجمه کتاب‌های یونانی و سریانی به زبان عربی برداشته شد. علم ترجمه در این دوره به شکل یک نهضت فراگیر، رشد نکرد، بلکه بیشتر در راستای برآوردن نیازهای درونی و خواسته‌های شخصی افراد بود. ترجمه‌ای که به سفارش خالد بن یزید انجام شد در حقیقت بیانگر علاقه شخصی او به علم طب و نجوم بود. نصارا در نخستین ترجمه‌هایی که در عالم اسلام صورت گرفت نقش داشتند. در حقیقت آنان انتقال‌دهنده علوم یونانی و سریانی به عالم اسلام به شمار می‌آیند. علاقه خالد بن یزید به علم طب و نجوم<sup>۱۱۷</sup> او را بر آن داشت تا به مریانوس نصرانی فرمان دهد تا کتاب‌هایی از زبان یونانی در زمینه‌های کیمیا و نجوم به زبان عربی ترجمه کند.<sup>۱۱۸</sup> ماسرجویه، طبیب یهودی حجاج بن یوسف، رساله‌ای در طب از زبان سریانی به عربی ترجمه کرد.<sup>۱۱۹</sup>

روایت دیگری در مورد ترجمه کتاب در دوره اموی نقل نشده است. به نظر می‌رسد در این دوره، به علوم یونانی (بیگانه) نظر مثبتی وجود نداشت و همین نگرش بر عدم رشد نهضت ترجمه در عصر اموی تأثیرگذار بود. هنگامی که ماسرجویه رساله‌ای در طب از سریانی به عربی ترجمه کرد عمر بن عبدالعزیز در مورد سود و زیان این کتاب به مدت چهل روز هنگام نماز، استخاره می‌کرد و سرانجام بعد از چهل روز استخاره، حکم مضر نبودن کتاب را برای مسلمانان صادر کرد.<sup>۱۲۰</sup> این روایت، بیانگر ترس و بدبینی مسلمانان در رویارویی با علوم بیگانه در قرن اول هجری است.

بعد از رشد نهضت ترجمه در عصر عباسی، مسیحیان فعال تر شدند. قفطی به تعداد زیادی از مترجمان نصرانی در این دوره چون عیسی بن اَسَیْد،<sup>۱۲۱</sup> حُنین بن اسحاق،<sup>۱۲۲</sup> قُسْطابن لُوقا،<sup>۱۲۳</sup> یوحنا بن ماسویه<sup>۱۲۴</sup> و دیگران اشاره دارد. روایت قفطی بیانگر نقش مسیحیان در رشد نهضت ترجمه در عصر عباسی است.

### مسیحیان و علم پزشکی

علم پزشکی در میان اعراب جاهلی بر تجربیات اشخاص و پیروان قبایل مبتنی بود که این تجربیات از پیران قبایل نسل به نسل به فرزندانشان منتقل می شد.<sup>۱۲۵</sup> بعد از ظهور اسلام به رغم آنکه پیامبر توصیه های کلی در مورد علم طب و بهداشت به مسلمانان می کرد، این علم تغییر چندانی در میان اعراب نداشت.<sup>۱۲۶</sup>

تأثیرپذیری طبابت اسلامی از طبابت یونانی در دوره اموی آغاز شد. تعدادی از خلفای اموی به دلیل مهارت پزشکان نصرانی در امر طبابت، پزشک خصوصی خود را از میان مسیحیان انتخاب کردند. ابن اُتال نصرانی از پزشکان مشهور دمشق، پزشک خصوصی معاویه بود. او در امر طبابت، ماهر و در تهیه داروها و سموم کشته مهارت داشت و گاهی نیز در اجرای مقاصد سیاسی معاویه با او همکاری می کرد. جماعت زیادی از بزرگان در زمان معاویه به وسیله سم کشته شدند. عبدالرحمن بن خالد بن ولید از جمله کسانی بود که معاویه دستور قتل او را به ابن اُتال داد. ابن اُتال با تهیه سمی عبدالرحمن بن خالد را مسموم کرد.<sup>۱۲۷</sup> ابوالحکم نصرانی نیز پزشک معاویه بود. او در تهیه انواع داروها مانند ابن اُتال مهارت داشت و برای معاویه داروهایی را که خلیفه به مقاصد مختلف سفارش می داد، تهیه می کرد.<sup>۱۲۸</sup>

عبدالملک بن اَبَجْر، طبیب نصرانی ماهری بود که بعد از پذیرش اسلام به سمت پزشک خصوصی عمر بن عبدالعزیز منصوب شد.<sup>۱۲۹</sup>

از پزشکان نصرانی دوره اموی آثار علمی در زمینه علم پزشکی ثبت نشده است. آنچه از آثار علمی در زمینه پزشکی در دوره اموی روایت شده، به پزشکان یهودی مربوط است. تاودون، پزشک یهودی حجاج بن یوسف رساله ای در طب برای پسرش نوشت.<sup>۱۳۰</sup> همچنین و ماسرجویه، طبیب یهودی دیگر حجاج بن یوسف نیز رساله ای در زمینه پزشکی از زبان سریانی به عربی ترجمه کرد.<sup>۱۳۱</sup>

جندی شاپور در عصر اموی به دلیل دوری از مرکز خلافت و توجه خلفا به امر فتوحات، مورد توجه واقع نشد.<sup>۱۳۲</sup> انتقال پزشکان مسیحی جندی شاپور به بغداد در عصر عباسی به پیشرفت علم پزشکی در میان مسلمانان کمک بسزایی کرد. اشاره قفطی به تعداد زیادی از پزشکان مسیحی در دوره عباسی چون خاندان بُختیشوع بن جورجیس، حسین بن سواربن بابا و دیگران،<sup>۱۳۳</sup> بیانگر افزایش نقش آنان در تسریع حرکت علمی مسلمانان در عصر عباسی است. شهرت پزشکان مسیحی در عصر عباسی باعث شد که پزشکان مسلمان مورد بی توجهی قرار بگیرند. جاحظ روایت جالبی در این مورد ذکر کرده است:

هنگامی که اسد بن جانی، پزشک مسلمان عصر عباسی کارش به کسادگی کشید گوینده‌ای به او گفت، امسال سال وباست، بیماری فراوان، و تو در این فن صاحب نظری. به چه دلیل در این کسادگی افتاده‌ای؟ او پاسخ داد: من مسلمان هستم، پیش از آنکه من پزشک شوم، بلکه پیش از آنکه من به دنیا بیایم مردم معتقد شده‌اند که مسلمانان در علم پزشکی توفیقی ندارند. نام من اسد است در حالی که نامم می‌بایست صلیب، جبرائیل و بئرا باشد. کنیه‌ام ابوالحارث است و می‌بایست کنیه من ابو عیسی، ابوزکریا، ابراهیم و... باشد. من ردای پنبه‌ای سفیدی بر تن دارم حال آنکه باید حریر سیاه باشد. زبان من عربی است و می‌بایست زبانت زبان اهل جندی شاپور باشد.<sup>۱۳۴</sup>

این روایت، بیانگر تسلط مسیحیان بر علم پزشکی در عصر عباسی و اعتقاد مسلمانان به مهارت آنان در این علم است.

### نتیجه

انتقال مرکز خلافت به دمشق در عصر اموی مناسبات خلفا را با مسیحیان گسترده‌تر کرد. نخستین خلفای اموی تسامح بسیاری در برابر مسیحیان از خود نشان داده و حتی ندیمان و شاعران خود را از میان آنان انتخاب کردند. خلفای اموی به استثنای عمر بن عبدالعزیز در زمینه پوشش و سایر پدیده‌های اجتماعی، محدودیتی بر ذمیان اعمال نکردند. مسیحیان یعقوبی و نسطوری در زمان خلفای اموی از آزادی و امتیازات بسیاری بهره‌مند شدند. آنان حتی به بنای کلیساهایی در قلمرو اسلامی در زمان امویان، موفق شدند. خلفای اموی نیز در عزل و نصب رؤسای دینی آنان دخالت نمی‌کردند. روابط خلفای اموی با مسیحیان ملکانی دوستانه نبود و ملکانیان اجازه فعالیت دینی نداشتند، زیرا آنان از نظر خلفای اموی به همکاری با دولت بیزانس متهم بودند، به همین دلیل در محدودیت قرار داشتند. ملکانیان تنها در زمان خلافت هشام بن عبدالملک اجازه فعالیت دینی را در مصر به دست آوردند.

نخستین خلفای اموی که تسامح همه جانبه‌ای در برابر ذمیان از خود نشان دادند از نظر مالی نیز بر آنان سخت نگرفتند. افزایش میزان جزیه ذمیان با پریشانی وضعیت اقتصادی خلافت ارتباط مستقیم داشت.

سخت‌گیری بر ذمیان هنگام گرفتن جزیه به وسیله والیان عبدالملک در عراق و مصر آغاز شد و با حکومت اسامه‌بن‌زید، عامل سلیمان‌بن‌عبدالملک در مصر به اوج خود رسید. در این دوره، حتی راهبان نیز موظف به پرداخت جزیه شده و تحت تعقیب قرار گرفتند. بعد از گسترش تشکیلات اداری در عصر اموی دامنه نفوذ ذمیان در دیوان‌سالاری گسترده‌تر شد. بیشتر خلفای اموی به دلیل نداشتن نیروی ماهر و متخصص در امور دیوانی، ناگزیر می‌شدند که برای اداره مناطق مفتوحه از مسیحیان ذمی کمک بگیرند. کتابت و مناصب مالی مهم‌ترین مناصب اداری بود که ذمیان در دوره اموی آن را به خود اختصاص دادند.

گسترش فتوحات در زمان خلفای اولیه و رواج تفکر بی‌نیازی مسلمانان به علوم دیگر به دلیل وجود قرآن در زمان عمر بن خطاب از مهم‌ترین عوامل رکود علمی مسلمانان بود. بعد از تثبیت حکومت امویان، حرکت علمی در زمینه‌های پزشکی و ترجمه کتب آغاز شد. مسیحیان به دلیل مهارتی که بر علم پزشکی داشتند به مقام پزشک خصوصی خلفا ارتقا یافته و در پیشرفت علم پزشکی در عصر اموی نقش داشتند. علم ترجمه در عصر اموی رشد چشمگیری نداشت و تنها تعداد معدودی کتاب از زبان یونانی و سریانی به عربی ترجمه شد. مسیحیان به دلیل تسلط بر زبان یونانی و سریانی در نخستین ترجمه‌هایی که در عالم اسلام صورت گرفت نقش اساسی داشتند.

پی‌نوشت‌ها

۱. وضع مسیحیان در دوره عباسیان به فرصت دیگری واگذار می‌شود. در این دوره، نقش آنان کم‌رنگ بوده و نیاز به بررسی مستقل دارد.
۲. محمدبن جریر طبری، *تاریخ الرسل والملوک*، ج ۲، ص ۲۵۴-۲۵۲.
۳. احمدبن یحیی بلاذری، *فتوح البلدان*، ص ۱۵۶؛ علی بن حسین مسعودی، *التنبيه و الاشراف*، ص ۲۴۸.
۴. علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۳، ص ۴۲-۴۱؛ عبدالحمیدبن هبه‌الله ابن ابی‌الحدید، *شرح نهج البلاغه*، ج ۱، ص ۱۷۵؛ همان، ج ۳، ص ۳۷۱.
۵. علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۳، ص ۴۱-۴۰.
۶. محمدبن علی ابن طقطقی، *تاریخ فخری*، ص ۱۵۳.
۷. ابو عبدالله محمدبن احمد مقدسی، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ص ۴۴-۴۰.
۸. احمدبن یحیی بن فضل‌الله عمری، *مسالك الابصار فی ممالک الامصار*، ج ۱، ص ۳۵۸-۳۳۱.
۹. أب البیر أبونا، *تاریخ الكنيسة السریانیة الشرقیة من مجئ الاسلام حتی نهیة العصر العباسی*، ج ۲، ص ۵۳. به نقل از یوحنا یرفنکابی.
۱۰. موفق‌الدین ابی‌العباس ابن ابی‌اصبیعه، *عیون الانباء فی طبقات اطباء*، ص ۱۷۵.
۱۱. کارل بروکلیمان، *تاریخ ملل و دول اسلامی*، ص ۱۰۹.
۱۲. ابوالفرج اصفهانی، *الاعانی*، ج ۱۷، ص ۳۰۱.
۱۳. ابو عبدالله عزیزالدین بن شداد، *اعلاق الخطیره فی ذکر امراء الشام و الجزیره*، ص ۲۸۲-۲۷۹؛ احمدبن یحیی بن فضل‌الله العمری، *مسالك و الابصار فی ممالک الامصار*، ص ۳۵۵-۳۴۹.
۱۴. کارل بروکلیمان، *تاریخ ملل و دول اسلامی*، ص ۱۱۴.
۱۵. ابوالفرج اصفهانی، *الاعانی*، ج ۸، ص ۳۱۴.
- ۱۶ - همان، ج ۸، ص ۱۲۱.
۱۷. ابویوسف، *الخراج*، ص ۱۲۸-۱۲۷؛ علی بن حسن بن عساکر، *تهذیب تاریخ دمشق الکبیر*، ج ۱، ص ۱۸۱.
۱۸. احمدبن یحیی بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۸، ص ۱۵۱.
۱۹. همان، ج ۸، ص ۱۹۳.
۲۰. یولیوس ولهاوزن، *تاریخ الدوله العربیه من ظهور اسلام الی نهیة الدوله الامویه*، ص ۲۸۹. به نقل از تاریخ تئوفانس؛ آرثر ستانلی تریتون، *اهل الذمه فی الاسلام*، ص ۱۲۳.
۲۱. محمدبن عمر یوسف کندی، *کتاب الولاة و کتاب القضاء*، ص ۶۸.
۲۲. احمدبن یحیی بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۸، ص ۱۵۱.
۲۳. ابی‌الحسن علی بن محمد ماوردی، *الاحکام السلطانیة فی الولايات الدینیة*، ص ۲۶۰-۲۵۹.
۲۴. عبدالحمیدبن هبه‌الله ابن ابی‌الحدید، *شرح نهج البلاغه*، ج ۷، ص ۱۳۴-۱۳۳.
۲۵. احمدبن یحیی بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۸، ص ۱۷۳.
۲۶. ابوجعفر محمدبن حبیب، *المختبر*، ص ۳۰۵؛ ابن خلکان، *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان*، ج ۲، ص ۲۲۷.
۲۷. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۴، ص ۲۳۱.

۲۸. ابن عباس محمد بن یزید مبرّد، *الکامل فی اللغة و الادب*، ج ۲، ص ۳۹۰-۳۸۹.
۲۹. احمد بن یحیی بلاذری، *فتوح البلدان*، ص ۹۹-۱۰۰.
۳۰. یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۲۲۳؛ ابو عبدالله محمد بن عبدوس جهشیاری، *الوزراء و الكتاب*، ص ۵۴-۵۵ و ۶۹.
۳۱. موفق الدین ابی العباس (ابن ابی اصیبعه)، *عیون الانباء فی طبقات الاطباء*، ص ۱۷۵-۱۷۱.
۳۲. احمد بن یحیی بلاذری، *فتوح البلدان*، ص ۸۱.
۳۳. یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۲۸۴؛ ابو عبدالله عزیز الدین (ابن شداد)، *اعلاق الخطیره فی ذکر امراء الشام و الجزیره*، ص ۵۸-۵۷؛ ابن فضل الله العمری، *مسالك الابصار فی ممالک الامصار*، ص ۱۷۹.
۳۴. ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ص ۱۵۷.
۳۵. همان، ص ۱۵۵-۱۵۴.
۳۶. علی بن حسن (ابن عساکر)، *تهذیب تاریخ دمشق الکبیر*، ج ۷، ص ۲۱۴.
۳۷. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۳، ص ۱۱۶۳؛ ابن خلدون، *تاریخ ابن خلدون (العبر)*، ج ۲، ص ۸۳.
۳۸. ابن اثیر، همان، ج ۷، ص ۷۰؛ ابن خلدون، همان، ج ۲، ص ۸۳.
۳۹. احمد بن یحیی بلاذری، *فتوح البلدان*، ص ۹۹.
۴۰. تقی الدین محمد بن علی مقریزی، *المواعظ و الاعتبار بذكر خطط و الآثار*، ج ۴، ص ۳۹۴.
۴۱. همان، ص ۳۹۴.
۴۲. تقی الدین محمد بن علی مقریزی، *المواعظ و الاعتبار بذكر خطط و الآثار*، ج ۴، ص ۳۹۵-۳۹۴.
۴۳. مالک بن انس، *الموطأ*، ج ۲، ص ۲۸۰-۲۷۹؛ قاسم بن سلام ابو عبیده، *الاموال*، ص ۵۰-۴۸.
۴۴. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۴، ص ۱۶۳.
۴۵. طبری، *تاریخ الرسل و الملوک*، ج ۶، ص ۵۶۰-۵۵۸؛ مسکویه رازی، *تجارب الامم و تعاقب الهمم*، ج ۲، ص ۳۷۴؛ ابن خلدون، *تاریخ ابن خلدون (العبر)*، ج ۲، ص ۱۲۵.
۴۶. تقی الدین محمد بن علی مقریزی، *المواعظ و الاعتبار بذكر خطط و الآثار*، ج ۴، ص ۱۲۵.
۴۷. احمد بن یحیی بلاذری، *فتوح البلدان*، ص ۹۹؛ ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۳، ص ۱۱۶۳.
۴۸. احمد بن یحیی بلاذری، *فتوح البلدان*، ص ۸۹.
۴۹. قاسم بن سلام ابو عبیده، *الاموال*، ص ۴۸.
۵۰. طبری، *تاریخ الرسل و الملوک*، ج ۶، ص ۶۱۷؛ ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۴، ص ۱۸۲.
۵۱. مقریزی، *المواعظ و الاعتبار بذكر خطط و الآثار*، ج ۴، ص ۳۹۵؛ تریتون، *اهل الذمه فی الاسلام*، ص ۵۲ به نقل از ساویرس، ص ۱۴۵.
۵۲. احمد بن یحیی بلاذری، *فتوح البلدان*، ص ۹۹-۱۰۰.
۵۳. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۴، ص ۲۷۰.
۵۴. ابی العباس احمد بن علی قلقشندی، *صبح الاعشی فی صناعه الانشاء*، ج ۵، ص ۳۰۸.
۵۵. مقریزی، *المواعظ و الاعتبار بذكر خطط و الآثار*، ج ۴، ص ۳۹۵-۳۹۴.
۵۶. خمّاش نجدی، *الشام فی صدر الاسلام*، ص ۱۳۵.

۵۷. تقی‌الدین محمدبن علی مقریزی، *المواعظ و الاعتبار بذكر خطط و الآثار*، ج ۴، ص ۳۹۵.
۵۸. همان، ص ۴۳۵-۳۹۴؛ احمدبن علی قلقشندی، *صبح الاعشى فى صناعة الانشاء*، ج ۵، ص ۳۱۵-۳۰۸.
۵۹. أب البیر أبونا، *تاریخ الكنيسة السريانية الشرقية من مجى الاسلام حتى نهاية العصر العباسی*، ج ۲، ص ۸۵-۷۹.
۶۰. همان، ص ۸۳.
۶۱. یولیوس ولهاوزن، *تاریخ الدوله العربیه من ظهور اسلام الى نهاية الدوله الامویه*، ص ۲۸ به نقل از تاریخ توفانس
۶۲. تریتون، *اهل الذمه فى الاسلام*، ص ۴۵، به نقل از تاریخ ابی صالح ارمنی، ص ۸۶.
۶۳. تریتون، *اهل الذمه فى الاسلام*، ص ۴۵، به نقل از تاریخ ابی صالح ارمنی، ص ۶۶.
۶۴. علی بن حسن بن عساکر، *تهذیب تاریخ دمشق الکبیر*، ج ۱، ص ۲۰۱-۲۰۰؛ یوسف تغری بردی، *النجوم الزاهره فی ملوک مصر و قاهره*، ج ۱، ص ۲۱۳؛ احمدبن یحیی بن فضل الله العمری، *مسالك الابصار فى ممالک الامصار*، ص ۱۷۹.
۶۵. ابن عساکر، *تهذیب تاریخ دمشق الکبیر*، ج ۱، ص ۲۰۱-۲۰۰؛ ابو عبدالله عزیزالدین (ابن شداد)، *اعلاق الخطیره فی ذکر امراء الشام و الجزیره*، ص ۵۵-۵۰؛ احمدبن یحیی بن فضل الله العُمَری، *مسالك الابصار فى ممالک الامصار*، ص ۱۸۱.
۶۶. علی بن حسن بن عساکر، *تهذیب تاریخ دمشق الکبیر*، ج ۱، ص ۲۰۱-۲۰۰.
۶۷. ابو عبدالله عزیزالدین (ابن شداد)، *اعلاق الخطیره فی ذکر امراء الشام و الجزیره*، ص ۵۵؛ احمدبن یحیی بن فضل الله العُمَری، *مسالك الابصار فى ممالک الامصار*، ص ۱۸۰.
۶۸. محمدبن جریر طبری، *تاریخ الرسل والملوک*، ج ۶، ص ۵۷۲.
۶۹. گلدزیهر، *العقیده و الشریعه فى الاسلام*، ص ۳۸.
۷۰. ابواسماعیل ازدی، *فتوح الشام*، ص ۱۲۸؛ احمدبن یحیی بلاذری، *فتوح البلدان*، ص ۲۵۲-۲۵۰.
۷۱. علی بن حسن بن عساکر، *تهذیب تاریخ دمشق الکبیر*، ج ۱، ص ۲۴۲-۲۴۱.
۷۲. تریتون، *اهل الذمه فى الاسلام*، ص ۴۵، به نقل از ساویرس، *سیر و البطارکه اسکندریه*، ص ۱۴۴.
۷۳. تریتون، *اهل الذمه فى الاسلام*، ص ۱۱۱، به نقل از Anony mons syviac chronicle. P. 308.
۷۴. تقی‌الدین محمدبن علی مقریزی، *المواعظ و الاعتبار بذكر خطط و الآثار*، ج ۴، ص ۳۹۵.
۷۵. تریتون، *اهل الذمه فى الاسلام*، ص ۱۱۲ به نقل از ساویرس، *سیر و البطارکه اسکندریه*، ص ۱۴۵؛ همان، ص ۱۱۲، به نقل از ساویرس، ص ۱۶۳.
۷۶. یوسف تغری بردی، *النجوم الزاهره فی ملوک مصر و قاهره*، ج ۱، ص ۲۶۵؛ مقریزی، *المواعظ و الاعتبار بذكر خطط و الآثار*، ج ۴، ص ۳۹۵.
۷۷. احمدبن یحیی بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۹، ص ۶۴-۶۰، ابوالفرج اصفهانی، *الغانی*، ج ۲۲، ص ۲۰؛ ابن خلکان، *وفیات الاعیان و آبناء ابناء الزمان*، ج ۲، ص ۲۲۹-۲۲۶.
۷۸. ابوالفرج اصفهانی، *الغانی*، ج ۲۲، ص ۲۰.
۷۹. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۴، ص ۲۶۳.
۸۰. همان، ج ۴، ص ۲۶۳.
۸۱. ابن خلدون، *مقدمه ابن خلدون*، ج ۱، ص ۴۵۵-۴۵۴.
۸۲. همان، ص ۴۶۷-۴۶۶.

۸۳. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۲.
۸۴. قلقشندی، ی، ج ۱، ص ۴۰.
۸۵. خلیفه خیاط، تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۷۳؛ ابو عبدالله محمد بن عبدوس جهشیاری، الوزراء و الكتاب، ص ۵۳-۵۲؛ مسکویه رازی، تجارب الامم و تعاقب الهمم، ج ۲، ص ۲۷؛ ابن هلال الحسن عسگری، الاوائل، ص ۱۷۵.
۸۶. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۳-۲۲۲؛ احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۰۹؛ جهشیاری، الوزراء و الكتاب، ص ۵۵-۵۴؛ ابن عدیم، زبده الحلب من تاریخ الحلب، ج ۱، ص ۴۲.
۸۷. جهشیاری، ی، ص ۵۹.
۸۸. همان، ص ۱۰۰.
۸۹. ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۲۰۶.
۹۰. احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۴۰۷؛ قلقشندی، صبح الاعشی فی صناعة الانشاء، ج ۱، ص ۴۰.
۹۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۴۰۷؛ جهشیاری، الوزراء و الكتاب، ص ۵۹؛ مسکویه رازی، تجارب الامم و تعاقب الهمم، ج ۲، ص ۴۲.
۹۲. قلقشندی، صبح الاعشی فی صناعة الانشاء، ج ۱، ص ۴۰.
۹۳. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۷۹-۲۷۸.
۹۴. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۸۱.
۹۵. امیر علی، تاریخ عرب و اسلام، ص ۱۰۹.
۹۶. خلیفه خیاط، تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۲۳۲؛ جهشیاری، الوزراء و الكتاب، ص ۷۰-۶۶؛ حسن بن هلال العسکری، الاوائل، ص ۱۷۵.
۹۷. غریغوریوس ابی الفرج ابن عبری، تاریخ مختصر الدول، ص ۱۹۵.
۹۸. محمد بن عمر یوسف کندی، کتاب الولاه و کتاب القضاء، ص ۵۹-۵۸.
۹۹. جهشیاری، الوزراء و الكتاب، ص ۶۸؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۱۶۴؛ حسن بن هلال العسکری، الاوائل، ص ۱۷۵.
۱۰۰. جهشیاری، الوزراء و الكتاب، ص ۱۰۰.
۱۰۱. احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۷۹-۲۷۸.
۱۰۲. ابی العباس احمد بن علی قلقشندی، صبح الاعشی فی صناعة الانشاء، ج ۱، ص ۴۰؛ جهشیاری، الوزراء و الكتاب، ص ۶۹؛ حسن بن هلال عسکری، الاوائل، ص ۱۷۵.
۱۰۳. جهشیاری، الوزراء و الكتاب، ص ۷۰.
۱۰۴. غریغوریوس ابی الفرج ابن عبری، تاریخ مختصر الدول، ص ۱۹۵.
۱۰۵. احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۰۸.
۱۰۶. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۸، ص ۱۶۴؛ ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۱۶۵.
۱۰۷. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۸، ص ۱۶۴.
۱۰۸. خلیفه خیاط، تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۲۵۲-۲۴۸.
۱۰۹. خمّاش نجدی، الشام فی صدر الاسلام، ص ۱۴۱ به نقل از ساویرس، سیر آباء البطارکه اسکندریه، ج ۵، ص ۷۲-۷۱.

۱۱۰. ابن عباس محمد بن یزید مبرد، *الکامل فی اللغة و الادب*، ج ۲، ص ۳۸۹-۳۹۰.
۱۱۱. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۴، ص ۲۳۸-۲۳۷.
۱۱۲. أب البیر أبونا، *تاریخ الكنيسة السریانیة الشرقیة من مجی الاسلام حتی نهاییه العصر العباسی*، ج ۲، ص ۸۵ به نقل از ماری، *المجلد*، ص ۶۶.
۱۱۳. جهشیاری، *الوزراء و الكتاب*، ص ۱۰۰.
۱۱۴. همان، ص ۹۴.
۱۱۵. شهرستانی، *الملل و النحل*، ج ۲، ص ۳۸۹-۳۹۸.
۱۱۶. عبدالحمید بن هبه الله ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، ج ۵، ص ۲۱۴-۲۱۳.
۱۱۷. محمد بن علی ابن طقطقی، *تاریخ فخری*، ص ۱۶۱؛ قاضی صاعد اندلسی، *طبقات الامم*، ص ۴۸.
۱۱۸. شمس الدین محمد بن محمود شهرزوری، *نزهة الارواح و روضة الافراح*، ج ۲، ص ۴-۳.
۱۱۹. قفطی، *تاریخ حکماء*، ص ۴۴۲؛ شهرزوری، *نزهة الارواح و روضة الافراح*، ج ۲، ص ۴-۳.
۱۲۰. شهرزوری، *نزهة الارواح و روضة الافراح*، ج ۲، ص ۳؛ قفطی، *تاریخ حکماء*، ص ۴۴۲؛ سلیمان حسان ابن ابن جلجل اندلسی، *تاریخ الاطباء و الحکماء*، ص ۱۳۳.
۱۲۱. قفطی، *تاریخ حکماء*، ص ۳۴۰.
۱۲۲. همان، ص ۲۳۵؛ ابن جلجل اندلسی، *تاریخ الاطباء و الحکماء*، ص ۱۴۴-۱۴۲.
۱۲۳. همان، ص ۳۶۰.
۱۲۴. همان، ص ۵۱۳؛ ابن جلجل اندلسی، *تاریخ الاطباء و الحکماء*، ص ۱۳۷.
۱۲۵. ابن خلدون، *مقدمه ابن خلدون*، ج ۲، ص ۱۰۳۴.
۱۲۶. حسین نصر، *علم و تمدن در اسلام*، ص ۱۸۲-۱۷۷.
۱۲۷. موفق الدین ابی العباس ابن ابی اصیبه، *عیون الانباء فی طبقات الاطباء*، ص ۱۷۲-۱۷۱.
۱۲۸. همان، ص ۱۷۵؛ ابن عدیم، *زبدہ الحلب من تاریخ الحلب*، ج ۱، ص ۴۲.
۱۲۹. همان، ص ۱۷۱.
۱۳۰. غریغوریوس ابی الفرج ابن عبری، *تاریخ مختصر الدول*، ص ۱۹۴؛ قفطی، *تاریخ حکماء*، ص ۱۵۲.
۱۳۱. شهرزوری، *نزهة الارواح و روضة الافراح*، ج ۲، ص ۳؛ غریغوریوس ابی الفرج ابن عبری، *تاریخ مختصر الدول*، ص ۱۴۹؛ قفطی، *تاریخ حکماء*، ص ۴۴۲؛ ابن جلجل اندلسی، *تاریخ الاطباء و الحکماء*، ص ۱۳۳.
۱۳۲. محمد محمدی، *فرهنگ ایران و تأثیر آن در تمدن اسلام و عرب*، ص ۲۲۴.
۱۳۳. قفطی، *تاریخ حکماء*، ص ۱۴۶-۱۴۰ و ۲۲۶ و ۲۳۵.
۱۳۴. ابی عثمان جاحظ، *التبخل*، ص ۱۴۵-۱۴۴.

## منابع

- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه، تهران: نی، ۱۳۳۸.
- ابن جلجل اندلسی، سلیمان بن حسان، طبقات الاطباء والحکماء، ترجمه سید محمد کاظم امام، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۹.
- ابن شداد، ابو عبدالله عزیرالدین، اعلاق الخطیره فی ذکر امراء الشام و الجزیره، عنی بنشره سامی الدهان، دمشق، المطبعه الکاتولیکیه، ۱۹۵۶.
- ابن طقطقی، محمد بن علی، تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۳۷.
- ابن عساکر، علی بن حسن، تهذیب تاریخ دمشق الکبیر، هذبہ عبدالقادر بدران، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۹۸۷.
- ابن ابی اصیبعه، موفق الدین ابی العباس، عیون الانباء فی طبقات الاطباء، شرح و تحقیق الدكتور نزار رضا، بیروت، دارالمکتبه الحیاه، ۱۹۶۵.
- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن بن علی، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۷.
- ابن حبیب، ابوجعفر محمد، المحیر، بیروت، دارالافاق الحدیده، بی تا.
- ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه ابن خلدون، ترجمه پروین گنابادی، تهران، بنگاه نشر و ترجمه کتاب، ۱۳۵۲.
- ، تاریخ ابن الخلدون (العبر)، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۳۸.
- ابن خلکان، وفيات الاعیان و ابناء الزمان، بیروت، دارالاحیاء، ۱۹۶۸.
- ابن عبری، غریغوریوس ابی الفرج، تاریخ مختصر الدول، به تصحیح - الاب أنطون صالحانی یسوعی، بیروت، دارالرائد، ۱۹۸۳.
- ابن عدیم، عمر بن احمد، زبده الحلب من تاریخ الحلب، عنی بنشره سامی الهان، دمشق، المطبعه الکاتولیکیه، ۱۹۵۱.
- ابن فضل الله عمری، مسالک الابصار فی ممالک الامصار، تحقیق احمد زکی پاشا، قاهره، دارالکتب المصریه، ۱۹۲۴.
- ابن مسکویه رازی، ابوعلی، تجارب الامم و تعاقب الهمم، حقیقه و قدم له ابوالقاسم امام، تهران، دارالسروش.
- ابن هلال، حسن بن هلال عسگری، الاوائل، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۹۸۷.
- ابوعبیده، قاسم بن سلام، الاموال، تحقیق محمد خلیل هراس، قاهره، دارالفکر.
- ابونا، أب البیر، تاریخ کنیسه الشرقیه من مجئ الاسلام حتی نهاییه العصر العباسی، بیروت، دارالمشرق، ۱۹۹۳.
- ابویوسف، یعقوب بن ابراهیم، الخراج، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
- ازدی، ابواسماعیل، فتوح الشام، تصحیح ناسویس ایرلاندی، کلکته، ۱۸۵۴.
- اصفهان، ابوالفرج، الاغانی، کتب الحواشیه عبد علی مهنا و سمیر جابر، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۲.
- امیرعلی، تاریخ عرب و اسلام، ترجمه فخر داعی گیلانی، گنجینه، ۱۴۰۱.
- اندلسی، قاضی صاعد، طبقات الامم، نشره اب لويس شیخوالبیسوعی، بیروت: مطبعه الکاتولیکیه، ۱۹۱۲.
- بروکلمان، کارل، تاریخ ملل و دول اسلامی، ترجمه هادی جزایری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶.
- بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، تهران، نقره، ۱۳۳۷.
- ، انساب الاشراف، حقیقه سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۶.
- تیتون، آرثر ستانلی، اهل الذمه فی الاسلام، ترجمه حسن حبشی، مصر، دارالفکر، بی تا.
- تغری بردی، جمال الدین ابالمحاسن یوسف، النجوم الزاهره فی ملوک مصر و قاهره، وزارة الثقافه والارشاد القومي، ۱۹۶۳.
- جاحظ، ابی عثمان، البخلاء، بتحقیق عبدالسلام محمد هارون، ۱۹۶۹.

- جهشیاری، ابوعبدالله محمدبن عبدوس، *الوزراء والكتاب*، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران تابان، ۱۳۴۸.
- خماش نجدی، *الشام فی صدر الاسلام*، دمشق للدراسات و الترجمة و النشر، ۱۹۸۷.
- خیاط غصفری، خلیفه، *تاریخ خلیفه بن خیاط*، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۳.
- شهرزوری، شمس‌الدین محمدبن محمود، *نزهه الارواح و روضه الافراح*، ترجمه ضیاء‌الدین دری، تهران، دانش، ۱۳۱۶.
- شهرستانی، محمدبن عبدالکریم، *الملل والنحل*، ترجمه سیدمحمد رضا جلال نائینی، تهران، اقبال، ۱۳۶۱.
- طبری، محمدبن جریر، *تاریخ الرسل و الملوک (تاریخ طبری)*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث، ۱۹۶۷.
- قفطی، علی بن یوسف، *تاریخ حکما*، ترجمه بهمن دارائی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.
- قلقشندی، ابی‌العباس احمدبن علی، *صبح الاعشی فی صناعه الانشاء*، قاهره، وزاره الثقافه والارشاد القومی، ۱۹۶۳.
- کندی، محمدبن عمر یوسف، *کتاب الولاه و کتاب القضاء*، مهذباً فن گست قاهره، دارالکتاب الاسلامی، بی تا.
- گلدزیهر، ایگناتش، *العقیده و الشریعه فی الاسلام*، نقله الی العربیه محمد یوسف و دیگران، بیروت، دارالرائد، ۱۹۴۶.
- مالک بن انس، *الموطا*، صححه محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
- ماوردی، ابی‌الحسن علی بن محمد، *الاحکام السلطانیه فی الولا یات الدینیّه*، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۹۴۴.
- میرد، ابن عباس محمدبن یزید، *الکامل فی اللغه و الادب*، بیروت، مؤسسه المعارف، بی تا.
- محمدی، محمد، *فرهنگ ایران و تأثیر آن در تمدن اسلام و عرب*، تهران، پیمان، ۱۳۲۳.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، *التنبیه و الاشراف*، عنی بتصحیح عبدالله اسماعیل. الصاوی، قاهره، بی تا، بی تا.
- ، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، وضعه فهارسها یوسف اسعد داغر، قم، مؤسسه دارالهجره، بی تا.
- مقدسی، محمدبن احمد، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، وضع مقدمته محمد فخروم، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۹۸۷.
- مقریزی، تقی‌الدین محمدبن علی، *الواعظ و الاعتبار بذكر خطط والآثار*، مصر، مطبعه النیل، ۱۳۲۶.
- نصر، حسین، *علم و تمدن در اسلام*، ترجمه احمد آرام، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۹.
- ولهاوزن، یولیوس، *تاریخ الدوله العربیه من ظهور اسلام الی نهایه الدوله الامویّه*، ترجمه محمد عبدالهادی و حسین مونس، قاهره، قاهره، ۱۹۵۸.
- یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب، *تاریخ یعقوبی*، بی تا، بیروت، دارالصادر، ۱۹۵۸.